

خرداد ۶۰؛ طرح‌های خارجی - زمینه‌های داخلی

گفت‌وگو با دکتر محمد حسین رفیعی

اشاره: دکتر حسین رفیعی در سال ۱۳۲۴ در روستای فنود بیرجند متولد شد. تا کلاس ششم ابتدایی در همان روستا درس خواند و تحصیلات متوسطه را در شهرستان بیرجند به پایان رساند. بعد از اخذ دیپلم به‌عنوان سپاه دانش خدمت سربازی را به پایان برد و از سال ۱۳۴۵ در روستاهای زنجان، به حرفه معلمی پرداخت. در سال ۱۳۴۷ در رشته شیمی دانشگاه تهران پذیرفته شد و پس از اخذ مدرک لیسانس، شغل دبیری را برگزید. دکتر رفیعی عامل اولین تحول ایدئولوژیکی و اخلاقی خود را همزمان با ورود به دانشگاه، آشنایی با دکتر شریعتی و حضور در حسینیه ارشاد می‌داند. در همین دوران به تدریج با شیوه‌های تفکر سازمان مجاهدین خلق و برخی از اعضای آن آشنا شد. با آنچه از کار در دبیرستان‌های قصرشیرین آندوخته بود، برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. در آن جا با تکیه بر خمیرمایه‌ای که از اندیشه‌های دکتر داشت، مطالعات فراوانی در زمینه مارکسیسم انجام داد.

حضور وی در آمریکا همزمان بود با ضربه سال ۵۴ در سازمان مجاهدین خلق ایران. به همین دلیل ایشان و سایر نیروهای مسلمان هوادار سازمان از کنفدراسیون در آمریکا، جدا شدند. فوق لیسانس شیمی را در آمریکا گرفت. در سال ۱۳۵۶ برای ادامه تحصیل به انگلستان عزیمت کرد و در آن جا با دکتر رضا رئیس طوسی و اعضای از سازمان مجاهدین که به خارج از کشور سفر کرده بودند، آشنا شد. با پیروزی انقلاب اسلامی تحصیل را رها کرده به ایران بازگشت و در ستاد سازمان فعال شد. بعد از شهریور ۱۳۵۸ برای ساماندهی جنبش دانشجویی سازمان در خارج از کشور تحت عنوان «انجمن



دانشجویان مسلمان» به خارج از کشور رفت. از زمستان ۱۳۵۸ اختلاف نظر با مرکزیت سازمان شروع شد و بالاخره در نهم تیرماه ۱۳۵۹ به جدایی کامل و رسمی از سازمان انجامید.

در کتاب «روند جدایی» مداخل جدایی و علل آن به تفصیل آمده است. از اواخر سال ۱۳۶۰ در سازمان صنایع ملی به‌عنوان مدیر دولتی انجام وظیفه می‌کرد. در سال ۱۳۶۳ برای ادامه تحصیل به انگلستان بازگشت و در رشته شیمی - فیزیک پلیمرها موفق به اخذ مدرک دکترا گردید. از سال ۱۳۶۶ تاکنون به تدریس در رشته پلیمر در دانشکده علوم دانشگاه تهران، مشغول است. حاصل سال‌ها تفکر او برای اراید یک الگوی توسعه مناسب برای ایران، کتاب «توسعه ایران»، مقالاتی در رابطه با مبانی ایدئولوژیکی توسعه و قانون اساسی و کتاب زیر چاپ «آن روی جهانی سازی یا چهره پنهان داووس» می‌باشد. دکتر رفیعی در بیست و یکم اسفندماه ۱۳۷۹ به همراه تنی چند از فعالان سیاسی، بازداشت و با سپردن وثیقه در اواخر مرداد ۱۳۸۰ آزاد شد. وی هم‌اکنون در انتظار تشکیل دادگاه به سر می‌برد.

جریان خرداد ۶۰ به دلیل پیامدهای
سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی، حقوق
انسانی و عوارضی که
داشت، شاید به توان گفت که به مراتب از
جنگ عراق علیه ایران مؤثرتر و مهم تر بود

سیا قبل از هفده شهریور ۱۳۵۷ در گزارشی
گفته بود که ما شرایط ایران را تحت کنترل
داریم و هیچ احتمالی که یک انقلاب پیش
بیاید، وجود ندارد و حتی ایران در شرایط
پیش از انقلاب هم نیست

شاهنشاهی داده بود، به این دام افتاد. توضیحات شما برای نسل
جوان بسیار مفید خواهد بود.

□ اعتقاد من این است که جریان خرداد ۶۰ به دلیل پیامدهای سیاسی،
ایدئولوژیک، اقتصادی، حقوق انسانی و عوارضی که داشت، شاید به توان گفت
که به مراتب از جنگ عراق علیه ایران مؤثرتر و مهم تر بود. پیامدهایی که
هنوز هم ما درگیر آن هستیم، از این منظر واقعا جا دارد که مسأله
کالبدشکافی و تحلیل شود. لذا باز کردن باب این بحث را در نشریه، کار بسیار
خوب و مفیدی می دانم، با همان دلایلی که خودتان در شروع صحبت به آن
اشاره کردید و آن روشن شدن قضایاست، نه مقصر تراشی و کسی را محکوم
کردن یا کسی را تبرئه کردن.

با این مقدمه من چند نکته را عرض می کنم:

نخست توطئه‌هایی که علیه انقلاب طراحی شد، دوم عکس‌العمل
نیروهای مؤثر در داخل کشور در مقطع بعد از پیروزی ۵۷ و در آخر این که
چگونه این توطئه‌هایی که در خارج طراحی شده بود و عکس‌العمل‌هایی که
در داخل پیش آمد، بر هم منطبق شد و محصول آن یعنی فاجعه ۳۰ خرداد
۱۳۶۰ به وجود آمد. ممکن است دستیابی به این محصول آگاهانه یا
ناآگاهانه باشد، در این جا من فقط تحلیل می کنم زیرا به اطلاعات لازم و
کافی دسترسی نداریم.

ابتدا به بررسی توطئه‌هایی که علیه انقلاب شکل گرفت، می پردازم.
همان طور که مطلع هستید تا قبل از هفده شهریور ۱۳۵۷، آمریکایی‌ها
تحلیلی از این که یک انقلاب در شرف تکوین است نداشتند. در اوایل
تابستان ۱۳۵۷، سیا (C.I.A) گزارشی به کنگره و رییس جمهور آمریکا داد
که این گزارش بعدها در هیأت حاکمه آمریکا خیلی سروصدا کرد و سیارا زیر



■ در میان روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی در باره پدیده ۳۰ خرداد
۱۳۶۰، اختلاف نظر و تحلیل وجود دارد. بعضی آن را نقطه عطف دهه
سرمکوب توسط نظام می دانند و برخی معتقدند که اعلام مبارزه
مسلحانه باعث آغاز سرکوبگری شد و جناح خشن و راست نظام را
تقویت کرد و در ریشه‌یابی این پدیده هم می گویند علی‌رغم
آزادی‌هایی که پس از پیروزی انقلاب داشتیم، فضای دیالوگ وجود
نداشت.

به هر حال حدود بیست سال از آن زمان می گذرد، شاید با ایجاد
فضای گفتگو پیرامون این پدیده و با درک مناسبات و معادلات
اجتماعی آن زمان، قادر باشیم از امکاناتی که پیش می آید، استفاده
بهینه داشته و آن را حفظ کنیم. نکته‌ای را هم که در آغاز گفتگو لازم
است یادآوری کنیم این که ما اصلا به این نیت که «چه کسی مقصر
است» وارد بحث نمی شویم و به اصطلاح نمی خواهیم مقصر تراشی
کنیم. بلکه می خواهیم از یک خطای استراتژیک تاریخی، عبرت
بگیریم. خطایی که گاهی باعث می شود بسیاری از نیروها از دست
بروند. انگیزه دیگری هم که وجود دارد این است که چگونه تشکیلاتی
با آن سابقه و با آن شهدایی که در راه انقلاب و در زمان خفقان رژیم

سؤال برد و اعتراضات زیادی را بر علیه آن برانگیخت. سازمان C.I.A در این گزارش گفته بود که ما شرایط ایران را تحت کنترل داریم و هیچ احتمالی که یک انقلاب پیش بیاید، وجود ندارد و حتی ایران در شرایط پیش از انقلاب هم نیست.

بعد از هفده شهریور ۵۷، آمریکایی‌ها احساس کردند که تحلیلشان از شرایط ایران درست نبوده و یا حداقل نیاز به بازنگری دارد. لذا برای دست یافتن به یک تحلیل درست از فضای ایران، تماس‌هایی با نیروهای اپوزیسیون سلطنت در داخل ایران برقرار کردند، که شرح آن در اسناد لانه جاسوسی آمده است. یعنی بعد از هفده شهریور تا بیست و دوم بهمن ۵۷ و مشخصاً تا یازدهم دی ماه، نظام دیپلماسی آمریکا، تماس‌های گسترده‌ای را با نیروهای اپوزیسیون برقرار کرد.

■ قبل از ۱۷ شهریور، از این تماس‌ها وجود نداشت؟

□ گزارش‌های لانه جاسوسی نشان می‌دهد که این تماس‌ها عمدتاً در فاصله‌ای که ذکر کردم، وجود داشته که گزارش آن هم مرتب به هیأت حاکمه آمریکا می‌رسید و اگر هم قبل از آن بوده بسیار کم و ضعیف بوده است و اکثر هیأت حاکمه آمریکا به ثبات نظام شاه مطمئن بودند و نیازی به تماس با اپوزیسیون نمی‌دیدند.

■ به یازدهم دی ماه ۵۷ اشاره کردید، آیا در این تاریخ اتفاق خاصی رخ داده است؟

□ یازدهم دی ماه (ژانویه ۱۹۷۹) کنفرانسی در گوادلپ تشکیل می‌شود. در آن کنفرانس چهار کشور بزرگ صنعتی دنیا یعنی آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان راجع به سر نوشت شاه تصمیم می‌گیرند. قبل از توضیح بیشتر در مورد کنفرانس گوادلپ، این نکته را هم بگویم که در فاصله‌ای که آمریکایی‌ها طی تماس‌های خود با مخالفین شاه مشغول

جمع‌آوری اطلاعات راجع به اوضاع و احوال ایران بودند، یکی از مراکزی که مورد توجه آنان بود نوفل لوشاتو بود. از زمانی که امام به نوفل لوشاتو رفتند، آنجا به مرکز تجمع ایرانی‌ها با دیدگاه‌ها و گرایش‌های گوناگون فکری تبدیل شده بود. لذا سازمان‌های جاسوسی، دیپلمات‌ها و روزنامه‌نگاران آمریکایی برای جمع‌آوری و کسب اطلاعات و اخبار و جمع‌بندی جدیدی از

وضع انقلاب ایران و نظام شاه، بسیج شدند.

همان گونه که می‌دانید و در اسناد آمده است، در مدیریت کاخ سفید دو دیدگاه راجع به انقلاب ایران وجود داشت و بین وزارت خارجه آمریکا و شورای امنیت ملی اختلاف نظر، جدی بود. شاه در خاطراتش می‌گوید: «وقتی سفرای انگلیس و آمریکا با من ملاقات می‌کردند، مرا به خویشتن‌داری و مماشات و نرمش دعوت می‌کردند ولی موقعی که برژینسکی و راکفلر با من تماس می‌گرفتند مرا به خشونت و سرکوب ترغیب می‌کردند.» این اختلاف نظرها در ملاقات‌هایی هم که با شاه داشتند خودش را بروز می‌داد.

■ برگردیم به موضوع کنفرانس گوادلپ؟

□ بعد از هفده شهریور و رشد جنبش مردم ایران، سران چهار کشور بزرگ صنعتی دنیا در گوادلپ گرد هم آمدند. بعد از این کنفرانس بود که کارتر رییس جمهور وقت آمریکا در همان جزیره گوادلپ مصاحبه‌ای کرد و در آن مصاحبه اعلام کرد که شاه باید هر چه زودتر ایران را ترک کند و شورای سلطنت تشکیل شود (اوایل ژانویه ۱۹۷۹). تقریباً یک ماه و نیم بعد از این موضع‌گیری بود که انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پیروز شد.

■ مباحث مطرح شده در کنفرانس چه بود؟

□ به هر حال ایران برای این کشورها اهمیت استراتژیک داشت. نزدیکی تنگه هرمز به ایران و مخازن نفتی منطقه. ضمن این که در آن هنگام جنگ سرد هنوز به پایان نرسیده و شوروی و کشورهای پیرامونی‌اش فعال بودند و عراق نیز آن موقع متحد شرق بود. بنابراین از دست دادن ایران به عنوان متحد و پایگاه غرب، برای آنان بسیار مهم بود. لذا در کنفرانس گوادلپ برای مقابله با انقلاب مردم ایران سه طرح، پیشنهاد شد. اعضای کنفرانس گفتند شاه را که نمی‌توانیم نگاه داریم، پس باید انقلاب را کنترل کنیم و آن را در جهت منافع غرب حفظ کنیم. یکی از آن طرح‌ها به طرح «برژینسکی» (مشاور امنیت ملی کارتر) و دیگری به طرح «ونس» (وزیر خارجه وقت آمریکا) معروف شد. شرایط هم به گونه‌ای بود که کارتر نتوانست بین این دو طرح، یکی را انتخاب کند. نظر سوم مربوط به ژنرال‌دستن رییس جمهور وقت فرانسه بود که با هر دو نظر اول و دوم همخوانی داشت.

در مدیریت کاخ سفید دو دیدگاه راجع به انقلاب ایران وجود داشت. بین وزارت خارجه آمریکا و شورای امنیت ملی اختلاف نظر جدی بود. شاه در خاطراتش می‌گوید: «وقتی سفرای انگلیس و آمریکا با من ملاقات می‌کردند مرا به خویشتن‌داری و مماشات و نرمش دعوت می‌کردند ولی موقعی که برژینسکی و راکفلر با من تماس می‌گرفتند مرا به خشونت و سرکوب ترغیب می‌نمودند.»

در کنفرانس گوادلپ برای مقابله با انقلاب مردم ایران سه طرح، پیشنهاد شد. مبنای هر سه طرح این بود: حال که شاه را نمی‌توانیم حفظ کنیم، پس باید انقلاب را کنترل؛ و آن را در جهت منافع غرب حفظ کنیم

به طور مشخص برژینسکی می گفت: آقای خمینی یک دیدگاه رادیکال دارد و با ما آمریکایی ها کنار نمی آید و این جریان چپ در ایران - منظور از چپ، جریان رادیکال و دیدگاه اقتصادی آن است - که دیدگاه اقتصادی سوسیالیستی دارند، می توانند زیرساخت های اقتصادی ایران را به نفع بلوک

شرق تغییر بدهند و این ها منافع غرب را به شدت تهدید می کنند. لذا ما باید کاری کنیم که این جریانات چپ که هم مسلمانان و هم مارکسیست ها را شامل می شود، دچار خطاهایی شوند تا تحت تاثیر آن خطاها، آقای خمینی با آنان درگیر شود و این ها نابود گردند. در این صورت ما نگران تغییر ساختارهای اقتصادی به نفع سوسیالیزم و عدالت در ایران نخواهیم بود. این جوهره طرح برژینسکی بود. در جهت رسیدن به این هدف خود، فضا سازی هم می کردند. برای نمونه مجله تایم نوشته بود: آیت الله طالقانی که به مدت طولانی در زندان بوده و با مارکسیست ها آشنایی دارد، سمپاتی به سمت آن ها نشان می دهد. یعنی آیت الله طالقانی را متهم به گرایشات سوسیالیستی و مارکسیستی می کردند.

لذا طراحی آن موقع این است که نیروهای رادیکال غیرروحانی با رهبری روحانی یعنی امام درگیر شوند و این درگیری به استهلاک دو طرف بیانجامد. یعنی از یک طرف جناح چپ و رادیکال از بین برود و از طرف دیگر آرمان های انقلاب و تسامح دیدگاه دموکراتیک رهبری انقلاب و عمومیت و مقبولیت رهبری انقلاب که از جانب همه نیروها پذیرفته شده بود، زیر سؤال برود و خشونت در جامعه رشد کند و تخم عداوت و کینه کاشته شود.

■ این اطلاعات از کنفرانس گوادلپ تا چه حد مستند است؟

□ من آن موقع انگلیس بودم. بعد از این که این ها اعلام کردند شاه باید ایران را ترک کند، مجموعه جریان های روشنفکری و مسئولین دولت های غربی در مصاحبه های تلویزیونی شرکت نموده و برخی از اخبار و اطلاعات

کنفرانس گوادلپ و حتی اختلاف دیدگاه ها را هم طرح کردند. لذا اسناد مربوط به این طرح ها به اندازه کافی وجود دارد و حتی در ایران هم منتشر شده است.

طرح دوم، طرح ونس بود. او می گفت «ما در یک دوره چهار ماهه، اطلاعات زیادی از ایران و از نوفل لوشاتو به دست آوردیم و با اطرافیان آقای

خمینی و اپوزیسیون ایران تماس گرفتیم. دیگر مثل قبل از هفده شهریور نیست که از اوضاع ایران بی اطلاع باشیم. ما اعتقادمان بر این است که انقلاب ایران به دست مسلمانان تحصیل کرده غرب خواهد افتاد و آقای خمینی و روحانیون به قم خواهند رفت و بیشتر به مسایل مذهبی خواهند

پرداخت. نیروهای اجرایی ایران کسانی خواهند بود که با مبانی دموکراتیک غرب آشنا هستند و با نظام سرمایه داری سر ستیز ندارند و این گروه، مدیریت جامعه را به عهده خواهند گرفت». به طور خلاصه اعتقاد آقای ونس این بود که نیروهای اطراف امام که مسلمان، دموکرات و آشنا با غرب هستند، حکومت خواهند کرد.

نظریه ژیسکاردستن، تکمله ای بر این دو طرح بود. او می گفت: «شاه متحد غرب است و عمده روابط اقتصادی اش با غرب بوده است. احتمال آن می رود که شوروی قرار دادهایی را با ایران امضا کند و برای تغییر ساختار اقتصادی ایران دست به کار شود. بنابراین در صورت اجرای هر یک از دو طرح فوق، ما باید روابط اقتصادی خود را با ایران گسترش دهیم و از آن جا که به دلیل عملکرد بیست و پنج ساله، آمریکا در نظر مردم ایران منفور است و با شعارهایی که آقای خمینی داده، ضد آمریکایی شده اند، بهتر است که در اقتصاد ایران، اروپا و ژاپن جایگزین آمریکا شوند و با روابط گسترده اقتصادی به لحاظ خرید نفت و فروش کالاها و کمک های تکنولوژیکی و ایجاد روابط جدید، جلوی نفوذ شوروی و این تغییر ساختار را بگیریم.»

این سه طرحی بود که در کنفرانس گوادلپ تصویب شد.

■ آیا تصمیمات کنفرانس گوادلپ در مسیر عقب نشینی غرب در برابر انقلاب مردم ایران بود یا در مسیر طراحی توطئه علیه انقلاب؟

□ تلاش برای تطبیق با شرایط انقلاب بود. به این معنی که آن ها متوجه شده بودند که دیگر نمی توان شاه را نگه داشت و شاه دیگر قادر به سلطنت نیست و باید حذف شود، پس باید با توطئه انقلاب را مهار کرد. به همین منظور تصمیم گرفتند که هر سه طرح را به موازات هم اجرا کنند.

■ علت این اختلاف دیدگاه ها در کنفرانس گوادلپ چه بود؟ آیا نمی تواند دلیل آن، منابع خبری و اطلاعاتی متفاوت هر یک

برژینسکی می گفت:
«آقای خمینی یک دیدگاه رادیکال دارد و با ما غربی ها کنار نمی آید و این جریان چپ در ایران - منظور دیدگاه اقتصادی آن است - که دیدگاه اقتصادی سوسیالیستی دارند، می توانند زیرساخت های اقتصادی ایران را به نفع بلوک شرق تغییر بدهند و این ها منافع غرب را به شدت تهدید می کنند. لذا ما باید کاری کنیم که جریانات چپ مسلمانان و مارکسیست دچار خطا شوند تا آقای خمینی با آنان درگیر شود و این ها نابود شوند. در این صورت ما نگران تغییر ساختارهای اقتصادی به نفع سوسیالیزم و عدالت در ایران نخواهیم بود.»

از این دیدگاه‌ها باشد؟ مثلاً منبع خبری جناح برژینسکی بیشتر ساواک و ارگان‌های اطلاعاتی - امنیتی بودند و منبع خبری وزارت امور خارجه آمریکا و ونس، خبرهایی بود که از حزب رستاخیز، تکنوکرات‌ها و دموکرات‌ها می‌رسید؟

□ البته تا حدودی این تفاوت منابع خبری هم تأثیر داشت. ونس از کانال سفارت آمریکا و از طریق دیپلمات‌ها اطلاعات را دریافت می‌کرد ولی برژینسکی از کانال اردشیر زاهدی و جمهوری خواهان آمریکا اطلاعات می‌گرفت، منتها طرز فکر و شیوه تحلیل هر یک مهم بود. برژینسکی در ارتباط با یک جریان فکری خشونت‌طلب معتقد به سرکوب بود و با باند راکفلر و اردشیر زاهدی ارتباط نزدیک داشت. اینان معتقد بودند که حتی اگر صد هزار تن هم کشته شوند باید جلوی انقلاب را گرفت. در حالیکه ونس یک دیپلمات بود و به مسایل جامعه‌شناسی و مذهبی ایران، بیشتر آشنا بود و اعتقاد داشت که باید انقلاب ایران را به رسمیت بشناسیم و با توجه به آن بر روی موج سوار شویم و منافعیمان را حفظ کنیم البته بعد از هفده شهریور که معلوم شد انقلاب قابل سرکوب نیست، حتی برژینسکی هم قانع شد که شاه باید برود ولی همچنان معتقد به ایجاد تشنج و درگیری و از بین بردن نیروهای رادیکال در ایران بود.

■ آیا در آن کنفرانس، وارد بحث مصادیق هم شدند و جزئیات را برای انجام این سه طرح که قرار شد همزمان و به طور موازی اجرا شود، مشخص کردند؟

□ در تقسیم‌بندی نیروهای رادیکال مذهبی و غیر مذهبی، مطبوعات غرب مجاهدین و همفکران شریعتی و حتی آیت‌الله طالقانی را هم در کنار جریان مارکسیستی مطرح می‌کردند ولی جزئیات مسائل از کنفرانس گوادلپ انتشار نیافت. بعد از کنفرانس گوادلپ هم هابیز تلاش می‌کند تا کودتایی از جانب ارتش صورت نگیرد و ارتش حفظ شود. به هر

حال بعد از آن، تمام دیپلماسی آمریکا و اروپا ضمن پیگیری اهداف خود یعنی حفظ ارتش، حفظ منافع غرب و حفظ ساختارهای اقتصادی از طریق درگیر کردن نیروهای رادیکال و امام خمینی، روی حذف شاه دور می‌زد که به این ترتیب هم جناح چپ حذف شود و هم چهره روحانیت مشوه گردد.

■ محور دوم که شما می‌خواهید به آن بپردازید، تحولات داخلی و

بررسی روند نیروهای تأثیرگذار داخلی است. اگر بحث پیرامون طرح‌های گوادلپ را کافی می‌دانید لطفاً به این محور بپردازید؟

□ من ترجیح می‌دهم که بررسی تحولات داخلی را از سال ۱۳۵۴ شروع کنم. با کودتایی که تقی شهبام و بهرام آرام در سازمان مجاهدین خلق کردند،

وحدت نیروهای مسلمان به شدت لطمه خورد. جناح بندی‌ها، خط‌کشی‌ها و بی‌اعتماد شدن‌ها از سال ۵۴ تا ۵۷ چه در زندان و چه در سطح جامعه لطمات جبران‌ناپذیری به وحدت نیروها وارد کرد. هم‌زمان با پیروزی انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی، اولین کسی که هشدار داد مسایل زندان به سطح جامعه کشانده نشود آیت‌الله طالقانی بود. ایشان در سخنرانی چهارده اسفند ۵۷ بر سر مزار مرحوم مصدق در احمدآباد گفت که «ما یک ملت و فرزندان یک خانواده هستیم. حتی فرزندان خود من هم یک جور فکر نمی‌کنند، ما باید همدیگر را به رسمیت بشناسیم.»

■ آیا ایشان از طرح‌های خارجی هم مطلع بودند و با توجه به آن، این توصیه‌ها را کردند؟

□ احتمالاً ایشان اطلاعاتی در این زمینه داشت. ولی به هر حال با تجربه و درایت عمیقی که ایشان داشت، درک کرده بود که کشیده شدن همین اختلافات و مسایل زندان به درون جامعه و مردم، آفت و سم انقلاب است.

بعد از پیروزی بیست و دوم بهمن، تحولاتی حادث شد. از نخستین اتفاقات درخور توجه این بود که سازمانی به نام «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» تشکیل گردید. به نظر می‌رسد هدف برخی از مؤسسان این سازمان از این نامگذاری، شکل دادن اترناتیوی برای سازمان مجاهدین خلق باشد. البته وحدت سازمانی این‌ها (مجاهدین انقلاب اسلامی) دوام نیافت و گروهی از آن‌ها انشعاب کردند، زیرا از همان ابتدا با هم اختلافات عمیقی داشتند. این گروه در عین حالی که به بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق احترام

می‌گذاشتند، سعی داشتند رجوی را ادامه‌دهنده راه حنیف‌زاد نشان ندهند و خبرهایی هم شنیده می‌شد که بعضی از این‌ها حتی پیشنهاد بازداشت رجوی، خیابانی و چند نفر دیگر را در همان اول انقلاب به تعدادی از روحانیون عضو شورای انقلاب می‌دهند که آن‌ها مخالفت می‌کنند. یکی از روحانیون روشن‌اندیش شورای انقلاب هم گفته بود که قصاص قبل از جنایت

ژیسکار دستن با ارائه طرحی برای مقابله با انقلاب ایران معتقد بود:

«شاه متحد غرب است و روابط عمده اقتصادی اش با غرب است.

احتمال آن می‌رود که شوروی قراردادهایی را با ایران امضا کند و برای تغییر ساختار اقتصادی ایران دست به کار شود.

بنابراین، ما باید روابط اقتصادی خود را با ایران گسترده کنیم و از آن‌جا که به دلیل

عملکرد ۲۵ ساله، آمریکا در نظر مردم ایران منفور

است و با شعارهایی که آقای خمینی داده همگی

ضد آمریکایی شده‌اند، بهتر است که در اقتصاد

ایران، اروپا و ژاپن جایگزین آمریکا شوند»

نمی‌توان کرد. این دیدگاه ضدمجاهد در بخشی از نیروهای مسلمان زندان رفته، وجود داشت. رفتار مرکزیت سازمان هم، در زندان و بعدها در خارج از زندان، این دیدگاه را تشدید کرد. من باز تأکید می‌کنم که اصلا نمی‌خواهیم مقصریابی کنیم بلکه داریم عکس‌العمل‌های هر دو طرف را آن‌گونه که واقعیت داشت، می‌گوییم و باید تحمل خود را برای شنیدن این واقعیت‌ها بالا ببریم. چه بسا این رفتارها با نیت خیر بود.

■ **ظاهرا سخنرانانی هم که برای افتتاح فعالیت رسمی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دعوت شده بودند هر یک به نوعی نسبت به سازمان مجاهدین خلق موضع داشتند و مخالف بودند مانند بنی صدر، جلال‌الدین فارسی، جلیل ضرابی (نهضت‌آزادی) و هانی‌الحسن از راست‌گرایان سازمان آزادیبخش فلسطین...؟**

□ دقیقا همین‌طور بود. بنی‌صدر نسبت به «سازمان» همیشه موضع داشت، زمانی هم که رئیس‌جمهور شد گفت «اول من باید راجع به استالینیسیم و دموکراسی با رجوی یک مناظره داشته باشم، بعد موضع خود را نسبت به این‌ها اعلام می‌کنم». در هر صورت مجموعه این موضع‌گیری‌ها و اتفاقات را که کنار هم می‌گذاریم تلاش برای یک فضاسازی را در آن می‌بینیم مانند دامن‌زدن به جریان محمدرضا سعادت^۲ در اردیبهشت ۱۳۵۸ توسط همان دیدگاهی که به آن اشاره کردم، آن نامگذاری حساسیت برانگیز برای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و مراسم افتتاحیه و دستگیری و محاکمه و اعدام سریع تقی شهرام. این قضیه شهرام هم قابل تأمل است. یکی از موقعیت‌هایی که امکان خوبی بود تا قضایای کودتا در سازمان مجاهدین خلق و قضایای سال ۵۴ و ترور شهید صمدیه لیاق و شهید شریف واقفی ریشه‌یابی و روشن شود، محاکمه شهرام بود و فرصت بسیار خوبی بود که به تحلیل شرایط کمک می‌کرد. ولی با کمال تأسف، این فرصت را از دست دادند. به نظر می‌رسد شاید مرکزیت سازمان هم از این محاکمه و اعدام سریع و عدم ریشه‌یابی اتفاقات درون سازمان مجاهدین و روشن نشدن جایگاه و نقش رجوی و همفکران او در آن وقایع، خوشحال بود. به لحاظ عملکرد اجتماعی، اگر در جریان برگزاری دادگاه شهرام شرایطی فراهم می‌شد تا روشنفکران، سیاسیون و افرادی که با سابقه سازمان آشنا بودند، نظر بدهند، بخشی از مسایل روشن می‌شد.

مورد دیگر که منجر به شیوع ابهامات در سطح جامعه شد جریان سعادت بود. با وجود ملاقاتی که امام در اردیبهشت ۵۸ با مرکزیت سازمان داشتند و تقریبا به‌طور تلویحی آنان را تأیید کردند و گفتند که شما فعالیت کنید، بروید داخل مدارس و کارخانجات کار کنید، آن دیدگاه ضدمجاهد با مطرح کردن این موضوع که سعادت با مأمور اطلاعاتی شوروی تماس گرفته است، او را دستگیر و بعد از خرداد ۶۰ اعدام کردند. در این‌جا هم ضربه شدید دیگری به اعتماد موجود بین جامعه و مخصوصا شورای انقلاب با مجاهدین خلق وارد کردند.

تأکید من بر این نکته است که به‌جای این که همگی به مشکلات انقلاب بیندیشند و کوشش کنند جامعه را در مسیر درست انقلاب به پیش برند و به سمت نزدیک کردن دیدگاه‌ها بروند، یک‌درگیری و تنش جدی بین سازمان مجاهدین خلق از یک طرف و مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی شورای

انقلاب از طرف دیگر شروع شد و آرام آرام پیش رفت.

■ **خبری آن‌موقع از دکتر یزدی شنیده شد که افرادی که در دستگیری سعادت فعال بودند، کسانی بودند از اداره هفتم و هشتم ساواک که در آن زمان بازسازی شده بود. آیا این‌گونه رفتارها هم می‌تواند در ایجاد آن فضا دخیل باشد؟**

□ من اطلاعی در این مورد ندارم، طبیعاً می‌تواند نقش داشته باشد. حالا همه این‌ها را بگذارید کنار هم، به عبارت دیگر قطعات این پازل را کنار هم قرار دهید که بعضی از این قطعات را هم حوادث کردستان و ترکمن صحرا و ... تشکیل می‌دهد که گروهی اندک به دنبال ایجاد «مناطق آزاد» در کشور بودند! این هانشان می‌دهد که زمینه برای سه‌طرحی که به آن اشاره شد وجود داشته است. البته این یک تحلیل است و این که آیا نفوذی‌های سیا و سرویس‌های اطلاعاتی غرب در این حوادث نقشی داشته‌اند یا نه، ما



اطلاعاتی نداریم.

■ اشخاص کلیدی ساواک، که بعد از پیروزی انقلاب بازجویی می‌شدند می‌گفتند که «خط ساواک این بوده که اگر انقلاب به پیروزی برسد، ایران را ایرانستان کنند.» آیا رد پای ساواک هم در ایجاد این بی‌اعتمادی‌ها و درگیری‌ها، پیداست؟

□ بله، حتما پیداست. خط ساواک هم در راستای طرح برژینسکی بود آمریکایی‌ها هم کسانی را آموزش می‌دادند و وارد این ماجرا می‌کردند. مانند کودتای نوژه

■ طرح ونس چگونه اجرا شد؟

□ در ذهن امثال بنده که از بیرون به این قضیه نگاه می‌کنیم، حضور گسترده روشن‌فکران دموکرات و تحصیل‌کردگان غرب در حاکمیت که مبانی سیاسی غرب را هم قبول داشتند، این شائبه به وجود می‌آید که این حرکت در راستای طرح ونس بود. البته بدون اینکه در اخلاق سیاسی سالم و استقلال خواهی شخص مهندس بازرگان تردیدی باشد.

■ آیا جزئیات بیشتری از این مورد در خاطر تان هست؟

□ مصاحبه‌هایی را که سخنگوی دولت موقت هفته‌ای یک یا دو بار در تلویزیون داشت، این شائبه را در ذهن تقویت می‌کرد مثلاً مواضعی که در قبال فلسطین و یا آمریکا اتخاذ می‌کرد، یک نوع کوشش در جهت التیام رابطه ایران با آمریکا و غرب را می‌رساند و احیاناً ملاقات با برژینسکی در الجزایر که باید مفصلاً به آن پرداخت. هر چند نفس ملاقات امری منفی نمی‌باشد

■ در میان این طرح‌هایی که برای تخریب انقلاب به موازات هم پیش می‌رفت، غلبه با کدامیک از آن‌ها بود؟

□ روند تحولات در ایران همانگونه که ترسیم کردم، در حال پیش رفت بود که یک سری اتفاقات، آمریکایی‌ها را به تدریج به این جمع‌بندی رساند که شاید طرح برژینسکی

بهتر باشد. اختلافاتی که بین امام و شورای انقلاب از یک طرف و دولت موقت از طرف دیگر پیش آمد در جمع‌بندی آمریکایی‌ها نقش مهمی داشت. آن موقع که دکتر یزدی وزیر امور خارجه بود، با مذاکراتی که دو یاسه بار با سعدون حمادی وزیر وقت خارجه عراق در سازمان ملل متحد انجام داد، تقریباً یک آرامشی بین دو کشور برقرار شده و خطر جنگ هم منتفی شده

بود. از آن طرف به لحاظ استراتژیک طبیعی بود که امپریالیسم با انقلاب درگیر شود. اصلاً هیچ انقلابی در قرن بیستم به وقوع نپیوسته بود که جهان سرمایه‌داری با آن درگیر نشود و همه مجربین منتظر این عکس‌العمل علیه انقلاب ایران هم بودند. به لحاظ شناخت سطحی اگر نگاه کنیم باید محور

پاکستان - ترکیه با ایران درگیر می‌شد ولی بعدها می‌بینید که محور افغانستان - ایران - عراق فعال شد. زیرا در آن موقع در افغانستان یک نظام طرفدار بلوک شرق حاکم بود و رژیم عراق هم طرفدار بلوک شرق بود. لذا محور افغانستان - عراق را فعال کردند تا به انقلاب ایران لطمه بزنند و این را من در خط برژینسکی می‌بینم این طرح خیلی حساب شده بود.

■ نقش این محور در تخریب انقلاب چه بود؟

□ به هر حال ما را به شکی با مسایل افغانستان درگیر کردند، از جمله مسأله اشتغال و مهاجرت‌ها و از همه مهم‌تر ترانزیت مواد مخدر که هزینه‌های سنگینی را بر ملت ما تحمیل کرد و همزمان عراق هم با ما وارد جنگ طولانی مدت شد. که رقمی بین ۵۰۰ تا هزار میلیارد دلار به اقتصاد ما لطمه زد.

■ برگردیم به بحث تحولات داخلی؟

□ عرض کردم اختلافات بین امام و شورای انقلاب با دولت موقت به تدریج بالا گرفت و اتفاق مهم دیگری که رخ داد اشغال لانه جاسوسی بود. به هر حال دولت موقت نتوانست دوام بیاورد و با آن اخلاق سیاسی قابل تحسینی که مرحوم مهندس بازرگان داشت، از قدرت کناره‌گیری کرد. ز این‌جا به بعد و پس از کناره‌گیری دولت موقت تمام کوشش‌ها جهت پیاده‌شدن طرح برژینسکی بود و ظاهراً لطمه‌ای بر طرح ونس وارد شد.

■ یعنی طرح ونس به طور کلی کنار گذاشته شد؟

□ بله! به این علت که ونس کاملاً مخالف عمل نظامی بود. موقعی که هیأت حاکمه آمریکا و کارتر طرح نجات گروگان‌ها را ریختند،

ونس کاملاً مخالف بود و استعفا داد. ولی کارتر از او خواست تا پایان عملیات، استعفا خود را علنی نکند. روزی که عملیات در طبرستان شکست‌انجامید، همان روز ونس، هم استعفا داد و هم مخالفت قبلی خودش را علنی کرد و حتی گفت که من قبلاً استعفا داده بودم و فقط به خاطر رییس جمهور و منافع ملی آمریکا سکوت کردم. بنابراین بعد از استعفا دولت موقت شاهد تشدید

خلاصه طرح ونس برای مهار انقلاب ایران این بود که نیروهای اطراف امام که مسلمان، دموکرات و آشنا با غرب هستند در کشور حکومت کنند

به گمان من، از سال شصت تا سال ۷۶ تحولاتی در بطن و متن جامعه انجام شد که اوج و نتیجه این تحولات به دوم

خرداد ۷۶ انجامید.

در دوم خرداد

گفتمان جدیدی

ایجاد شد.

گفتمان خاتمی

دستاورد ۱۶ سال

تأمل و تدبیر

وی در رفتار نیروهای

اجتماعی جامعه

ایران بود

تشنجات داخل کشور هستیم و مقدمات درگیری عراق با ایران فراهم شد. در تابستان ۱۳۵۹، برژینسکی در اردن با صدام ملاقات کرده و صدام را قانع می‌کند که به ایران حمله نماید و این در حالی است که دیگر دیپلماسی وزارت خارجه ما فعال نبود و همزمان در داخل هم درگیری با جریانات مارکسیستی و مسلمانان چپ، رو به تشدید بود.

■ به طور مشخص نتیجه ملاقات برژینسکی با صدام چه بود؟

□ نتیجه این ملاقات این بود که لحن دیپلماتیک عراق عوض شد و درگیری‌های مرزی را شروع کرد. بمباران خطوط مرزی چند بار تکرار شد. همچنین آقای دعایی که سفیر ایران در عراق بود، اخراج شد و حتی واسطه شدن یاسر عرفات هم کار ساز نشد البته تحریراتی هم از داخل بود. حتی بعدها آقای هاشمی رفسنجانی در زمان حیات امام(ره) گفت: «اگر ما تجربه حالا را داشتیم، وقتی می‌دیدیم که آثاری از درگیری وجود دارد و می‌خواهند جنگ را به ما تحمیل کنند تلاش بیشتری می‌کردیم که جنگ آغاز نشود».^۲

■ نتیجه طرح برژینسکی در تحولات داخلی ایران چه بود؟

□ از اواخر شهریور ۱۳۵۹ تا خرداد ۱۳۶۰ یعنی در یک دوره نه ماهه، تحولات وحشتناک و خطرناکی در بین نیروهای جامعه انجام شد، به گونه‌ای که در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ متأسفانه ضربه کاری به آرمان‌ها و اهداف انقلاب وارد گردید. چرخش بنی‌صدر به سمت «سازمان» علی‌رغم تمام اختلافات فکری و ایدئولوژیک - سیاسی که با هم داشتند یکی از این موارد بود. بنی‌صدر همیشه حتی با بنیانگذاران «سازمان» اختلاف نظر بنیادی داشت. به عنوان مثال در سال ۱۳۵۳ یک بار مرحوم مجید شریف در کتابخانه بنی‌صدر می‌بیند که بنی‌صدر در حاشیه کتاب‌های بنیانگذاران سازمان، انتقادهای خود را نوشته که بعدها این مسایل در جنبش دانشجویی خارج از کشور مطرح شد ولی بنی‌صدر پاسخی

برای آن نداشت و انتقادات خود را موارد محرمانه ای میدانست که نباید مطرح می‌شد. همانگونه که قبلاً اشاره کردم با رجوع هم اختلافات زیادی داشت. ولی بعد از حمله عراق به ایران، به تدریج به هم نزدیک شدند. رجوع تحلیلش از جامعه ایران غلط بود و فکر می‌کرد که به زودی حکومت را به دست می‌گیرد و به نظر می‌رسد با همین تحلیل غلط بنی‌صدر را هم فریب

داد. و عده‌ای از روحانیون متنفذ هم به امام فشار می‌آوردند که یکی از دو جریان را انتخاب کنند.

لذا من به لحاظ تحلیلی و نه به لحاظ اطلاعاتی، با آن چه که از قرائن و شواهد به آن رسیده‌ام، معتقدم که ۳۰ خرداد ۶۰، اوج اجرای طرح برژینسکی بود.

■ در آن زمان آیا افراد و یا جریاناتی هم بودند که تلاش کنند جلوی این فاجعه را بگیرند؟

□ بله! خیلی هاسعی کردند، از جمله مهندس بازرگان، مهندس سبحانی، دکتر پیمان، مهندس میثمی دکتر محمدی گرگانی که در آن موقع نماینده مجلس بود، همگی سعی کردند تا هم‌بهر جوی و هم‌بهر هیران جمهوری اسلامی، عواقب خطرناک این کار را گوشزد کنند. خود مادر درون سازمان به سران سازمان هشدار جدی در مورد سیاست‌های اتخاذ شده دادیم و صراحتاً گفتیم که به دام آمریکا خواهند افتاد که می‌توان تفصیل آن را در کتاب روند جدایی دید.

■ عواقب این رخداد تأسف بار برای جامعه ایران و نظام جمهوری اسلامی چه بود؟

□ نخستین پیامد غیرقابل جبران آن، مهاجرت حدود سه میلیون نیروی کارشناس و کارآ از ایران به خارج از کشور بود. مهاجرت این نیرو، چیزی نیست که به آن کم بها بدهیم. من یک محاسبه‌ای کرده‌ام که ارزش دلاری این نیروها معادل چهارصد میلیارد دلار است! می‌دانید که نیروهای انسانی در اروپا و آمریکا بر طبق یک جدول ارزش گذاری می‌شوند یعنی در سطوح مختلف دکترا، مهندسی، کارشناسی و حتی جوشکار و لوله‌کش و... همگی قیمت دارند. مثلاً کسی که مدرک PH.D می‌گیرد، یک میلیون دلار قیمت دارد. در آمریکا یا اروپا این گونه محاسبه می‌کنند که چقدر از سرمایه ملی کشور صرف هر یک از این نیروها می‌شود و لذا باید قدر و ارزش آن‌ها را

دانست. در آمریکا یک میلیون ایرانی حضور دارند، بیش از حدود شصت درصد این‌ها تحصیلات دانشگاهی دارند، خیلی جاها مدیریت دارند، شرکت‌های عظیمی را اداره می‌کنند، در مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی حضور فعال دارند. آیا می‌توان به مهاجرت چنین جمعیتی کم بها داد؟ کل سرمایه ایرانیان مقیم خارج را بین چهار صد تا ششصد میلیارد دلار برآورد

تأسف از شیوه‌ای است که پس از ۳۰ خرداد رواج یافت که آن «شیوه حذف» بود که بعدها بسیاری از نیروها و شخصیت‌ها حذف شدند

در حالی که نه نیروهای طرفدار انقلاب در حاکمیت و نه نیروهای اپوزیسیون و منتقد، هیچ‌کدام طرفدار کنار گذاشتن آرمان‌های انقلاب نیستند.

همه در تکاپو هستند تا اصول قانون اساسی، حقوق انسانی، استقلال اقتصادی و توسعه سیاسی - فرهنگی و اقتصادی محقق شود

کرده اند.

■ آیا این مهاجرت‌ها بعد از پیروزی انقلاب و ۲۲ بهمن بود یا بعد از خرداد ۶۰؟

□ آمارها نشان می‌دهد که بعد از پیروزی ۲۲ بهمن، وابستگان به رژیم شاه که عده معدودی بودند سرمایه‌شان را از کشور خارج کردند، ولی بعد از سال ۶۰، هم مهاجرت سرمایه و هم مهاجرت مغزها را داریم. گاهی این روند کم و زیاد شده ولی همواره جریان داشته است. اخیراً مطبوعات نوشته بودند که تاکنون دویست خلبان از ایران مهاجرت کرده‌اند و هفت تا هشت هزار پزشک متخصص! یا رییس دانشگاه نفت اعلام کرده است که هشتاد و دو درصد کارکنان نفت زیر دیپلم هستند! و این درحالی است که متخصصان بسیاری از وزارت نفت رفته‌اند. آن هم از جایی که مهم‌ترین بخش اقتصاد ایران است و تقریباً نود درصد ارز ما را تأمین می‌کند و هشتاد درصد بودجه ما وابسته به آن است، اگر نفت نباشد نان نداریم به مردم بدهیم. ومسئولین وزارت نفت علت قراردادهای بیع متقابل را کمبود سرمایه و متخصص بیان می‌کنند!

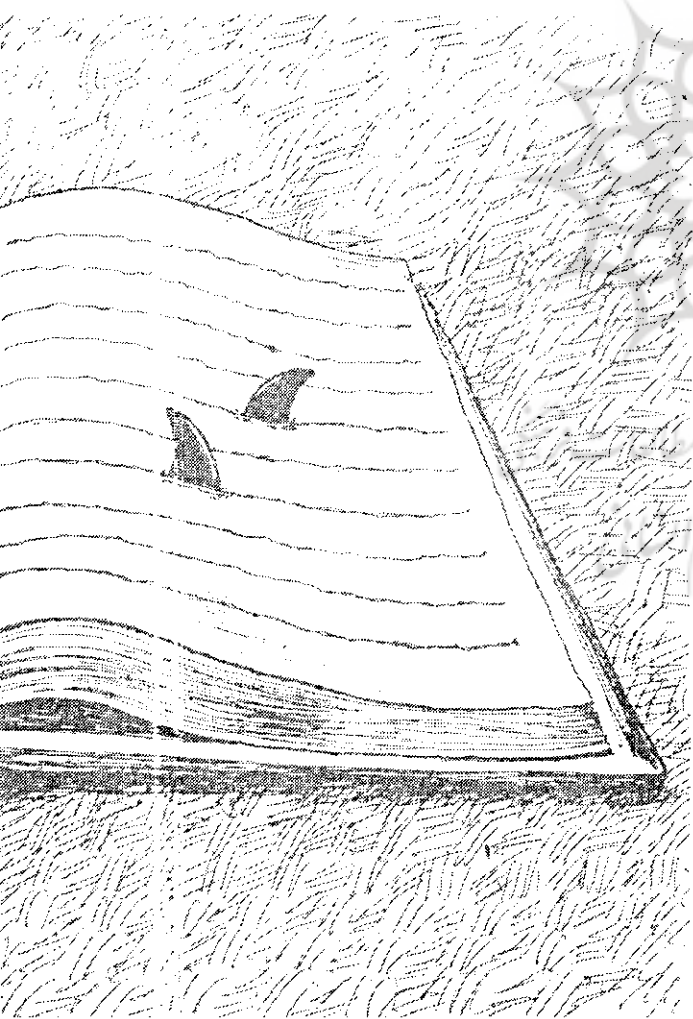
دومین پیامد خرداد ۶۰ این بود که اقتصاد ایران در جهت اجرای طرح ژیسکار دستن که توضیح دادم، پیش رفت و نه در چارچوب قانون اساسی، یعنی به سمت همان سیستم وابسته قبل از انقلاب. علی‌رغم این که در قانون اساسی در مسایل اقتصادی و حقوق انسانی اصول بسیار متریقی و انقلابی مطرح شده، ولی هیچ‌وقت شرایطی برای اجرای آن فراهم نشده است. این فساد مالی و اداری که امروز مطرح است به نظر من ریشه در جریان سال ۶۰ دارد. در سال ۶۰ با بسته شدن مطبوعات و تعطیلی گردش اطلاعات و بسته شدن سیستم حکومتی و عدم جایگزینی نخبگان مقوله نقد به دست فراموشی سپرده شد. فضا به قدری سنگین و مسموم شد که بعدها دیدیم حتی مجمع روحانیون مبارز هم از سیاست رسمی مملکت کناره گرفت و در یک دوره‌ای به حاشیه رانده شد.

■ بعد از مجلس سوم را می‌گویید؟

□ بله! روند حذفها از همان خرداد ۶۰ شروع شد حتی به نیروهای مثل مجمع روحانیون هم رسید. زیرساخت‌های اقتصادی ما به شکل همان زیرساخت‌های قبلی باقی ماند. صدور نفت خام و واردات کالا همچنان ادامه دارد به طوری که بعد از بیست و سه سال بزرگترین واردکننده گندم هستیم و سالانه حدود ۴ میلیارد دلار واردات کالاهای کشاورزی داریم. بعد از آن اتفاقات، اقتصاد ایران کاملاً مستهلک شد، نیروهایش را از دست داد و فشارهای زیادی را تحمل کرد. امروز که نگاه می‌کنیم علی‌رغم حدود چهار صدوسی میلیارد دلار ارزی که در طی بیست و سه سال وارد مملکت شده، همچنان گرفتار معضلات بزرگ اقتصادی مثل اشتغال هستیم و به آن اهداف اقتصادی که در قانون اساسی به‌عنوان استقلال اقتصادی آمده، نرسیده‌ایم. اگر خرداد ۶۰ پیش نمی‌آمد و وحدت ملی حفظ می‌شد، جنگ تحمیلی نمی‌توانست ما را تا این حد ضعیف کند و اصلاً جنگ نمی‌توانست این قدر طولانی شود. اعتمادها لطمه خورده بود و خیلی از نیروهای مستقل مثل طاهر احمدزاده، شاه‌حسینی، دکتر ملکی، مهندسی میثمی، مهندس سبحانی و دیگری که می‌توانستند راه‌حل و چاره‌ای برای مسایل جنگ و

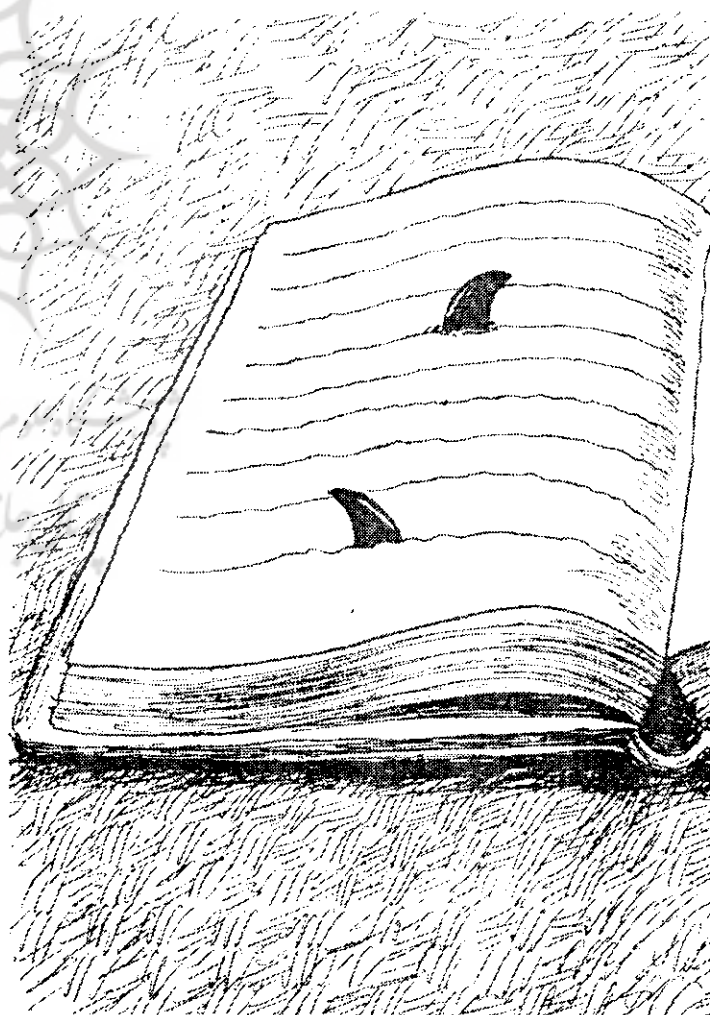
ما را به شکلی با مسایل افغانستان درگیر کردند. از جمله مسأله اشتغال و مهاجرت‌ها و از همه مهم‌تر ترانزیت مواد مخدر که هزینه‌های سنگینی را بر ملت ما تحمیل کرد و همزمان عراق هم با ما وارد یک جنگ طولانی مدت شد

اکنون شعار قانون‌گرایی، وحدت همه نیروها، فضای گفت‌وگو و گفت‌وگو و تشنج‌زدایی جایگاه و قدر خودش را دوباره به دست آورده است، یعنی چیزهایی که در سال ۶۰ ما به شدت با خلأ آن‌ها مواجه بودیم



من به لحاظ تحلیلی و نه به لحاظ اطلاعاتی
با آن چه که از قرائن و شواهد به آن
رسیده‌ام، معتقدم که ۳۰ خرداد ۶۰ اوج
اجرای طرح برژینسکی بود

اولین کسی که هشدار داد مسایل زندان به
سطح جامعه کشانده نشود طالقانی بود.
که در سخنرانی ۱۴ اسفند ۵۷ بر سر مزار
مصدق در احمدآباد گفت:
«ما یک ملت و فرزندان یک خانواده هستیم.
حتی فرزندان خود من هم یک جور فکر
نمی‌کنند، ما باید همدیگر را به رسمیت
بشناسیم.»



مشکلات داخلی ارایه کنند، به زندان رفتند.

پیامد سوم را هم اشاره کردم که بسته شدن فضا، بسته شدن مطبوعات و جلوگیری از چرخش آزاد اطلاعات و بسته شدن فضای نقد بود. طبیعی بود که در چنین فضایی آرام آرام، جریان قتل‌های زنجیره‌ای و امثال آن تکوین یابد و نیروهای خود سر و فرصت طلب در دستگاه حکومتی لانه کنند.

نکته دیگر این که یک کشور زمانی می‌تواند توسعه پیدا کند که نیروهای اجتماعی آن، روی موارد خاصی وحدت نظر داشته باشند. اگر شما از یک زاینی بپرسید که برای چه کار می‌کنی؟ می‌گوید اول برای وطنم، دوم برای سازمان و تشکیلاتم و سوم برای خودم. یعنی یک زاینی اولویت را به وطنش می‌دهد. در حالی که ما امروز کم می‌توانیم کسانی را پیدا کنیم که در این بیست ساله بعد از سال ۶۰، واقعا این خط مشی را عملاً قبول داشته باشند که اول برای وطن کار کنند. به همین دلیل بود که گروه‌گرایی‌ها، باند‌گرایی‌ها و کارهای مخفی و بانندی بسیار رشد کرد.

عارضه دیگری که پس از آن واقعه گریبان بسیاری از نیروهای مهاجرت‌کننده و به حاشیه رانده شده را گرفت، این بود که وقت و عمر بسیاری از آنان به بطلت گذشت. یا در هجرت و عزلت ماندند و مردند یا در وطن غریب و منزوی زیستند و مردند.

عملکرد «سازمان» در خارج از کشور و طرح‌هایی که پی‌ریزی می‌کردند و هم‌نوایی آنان با صدام در جنگ علیه وطن، همه این‌ها از عوارض خرداد ۶۰ است یعنی جابجایی نیروهای انقلاب.

ترور صادق‌ترین و پاک‌ترین نیروهای انقلاب توسط نیروهای سازمان، و همچنین اعدام‌هایی که در زندان اوین صورت گرفت، زخم‌های عمیق و غیرقابل التیام از خود بر جای گذاشت. هر دوی این‌ها می‌توانستند سربازانی برای انقلاب باشند و انقلاب را به ثمر برسانند و اهداف سیاسی و اقتصادی آن را محقق سازند. این‌ها از هر دو طرف تلف شدند و بقیه هم در جنگ به شهادت رسیدند.

■ یک نفر می‌گفت که در زندان، «زندانبان» و «زندانی» هر دو نماز شب می‌خوانند؟

□ بله! عارضه‌اش همین بود که گفتم. نیروهای آرمان‌خواه و نیروهای جوان آن‌طور از بین رفتند و تلف شدند و جو بی‌اعتمادی ایجاد شد. در سایه این جو طبیعی بود که جریانات فرصت‌طلب و جریان‌هایی که هیچ اعتقادی به آرمان‌های انقلاب نداشتند، رشد کردند.

■ یعنی همان هدفی که برژینسکی دنبال می‌کرد، محقق شد؟

□ بله! دقیقا همان شد که اومی گفت. در واقع آفت جدی انقلاب شد.

■ آیا می‌توان گفت که پیشبرد طرح برژینسکی که خود عضو شورای امنیت آمریکا بود، جو ایران را هم به سمت امنیتی کردن پیش برد و به عبارت دیگر شعار «امنیت» در اولویت قرار گرفت؟ به گونه‌ای که در قانون اساسی پس از بازنگری، نهاد شورای عالی امنیت در آن گنجانده شد و کارهایی از طریق آن انجام شد. به نظر می‌رسد امنیتی کردن مملکت همچنان باقی است و هر آدم سیاسی و منتقدی را برانداز می‌دانند و اتهام اقدام بر علیه امنیت کشور به او می‌زنند؟ گفته می‌شود از طرف دانشگاه هاروارد مصاحبه‌هایی با سلطنت‌طلبانی که

عمدتاً کارگزاران رژیم شاه بوده‌اند انجام شده است و اکثر مصاحبه‌شوندگان علت اصلی سقوط شاه را این می‌دانند که شعار امنیت، اولویت پیدا کرده بود و امنیت مافوق همه چیز شده بود، مافوق مذهب، قانون، کارشناسی، علم، سیاست، آزادی و همه چیز.

□ بله! اشاره کردم که بعد از ۳۰ خرداد چقدر فضا بسته و امنیتی شده بود مهم نیست که این خواسته یا نخواستہ بود مهم این بود که جو عدم اعتماد، بدبینی، تصفیه، حذف طرد و ... غالب شد.

■ با توجه به ابعدادی که بررسی و تحلیل نمودید، سؤال اساسی که مطرح می‌شود این است که واقعا چه عواملی باعث شد نیروهایی با آن سوابق به این دام افتادند؟ حالا دشمن یک خطی را طراحی کرده بود ولی چرا انسجام درونی آن قدر نبود که این توطئه‌ها را تبدیل کنیم به فرصت‌ها تا به عنوان تازیانه تکامل عمل کند. به هر حال بسیاری از اینان نیروهایی سازمان یافته بودند، شهید داده بودند و دیالکتیک می‌دانستند. مرحوم حنیف نژاد گفته است که اصلی‌ترین تضاد نه تضاد کار و سرمایه است و نه تضاد خلق و امپریالیسم، بلکه اصلی‌ترین تضاد، ساده‌اندیشی ما از یک طرف و پیچیدگی امپریالیسم از طرف دیگر است. ممکن است توضیح دهید که ساده‌اندیشی‌ها چه بود و پیچیدگی‌ها کدام؟

□ سؤال بسیار خوبی است. بله، همان‌طور

که گفتید به لحاظ ایدئولوژیک و معیارهای اسلامی این نیروهای داخلی هستند که تعیین‌کننده‌اند نه نیروهای خارجی که تأثیر گذارند. توطئه‌های سرمایه‌داری جهانی بر علیه تمام انقلابات دنیا بوده است بر علیه انقلاب اکبر، کوبا، چین، الجزایر، ویتنام و ... یعنی ما هیچ انتظاری نداریم که نظام سرمایه‌داری بر علیه یک انقلاب مردمی توطئه نکند، لذا این تعیین‌کننده نیست. همان‌طور که از مرحوم حنیف نژاد نقل کردید تضاد اصلی در درون خودمان بود، مشکلاتی که در دو طرف بود. یکی از این مسایل خالی شدن مرکزیت سازمان از رهبران فرهیخته و مجرب مثل حنیف نژاد و سعید محسن و تحویل سازمان به افرادی ضعیف بود. نقل می‌کنند در زندان مسعود رجوی و بیژن جزنی مدتی هم‌اطاق بودند، جزنی به رجوی نگاه کرده و می‌گفته است: «تو ظرفیت رسالتی را که بر دوش هست نداری، بنابراین من نگران هستم.» کسانی که با مرحوم کاظم ذوالانوار هم‌بند بودند، پختگی و مکتبی بودن او را با رجوی مقایسه می‌کردند. خوب شاهد بودیم که امثال ذوالانوار و مصطفی خوشدل که درد اخلاق و ایدئولوژیک داشتند، شهید شدند و آدم سیاسی کاری مثل رجوی که من فکر می‌کنم رژیم نسبت به او شناخت داشت و طرز فکر و محتوای دفاعی‌اش او را از اعدام نجات داد، در رهبری سازمان قرار گرفت. خوب، سازمانی با این ویژگی رهبری، بعد از انقلاب با آن حجم

کار و آن حجم اطلاعات نتوانست به جمع‌بندی‌های واقعی دست یابد و سیر درست انقلاب را درک کند.

سازمان‌های دیگر مثل سازمان چریک‌های فدایی خلق هم همین مشکل را داشتند، یعنی کادرهای مجرب‌شان در سال‌های ۵۰ تا ۵۶ شهید شده بودند و این سازمان‌ها هم دست افراد کم‌تجربه افتاده بود. فوت آقای طالقانی هم صدمه‌ای جدی به جریان متعادل‌کننده بود، ایشان به‌عنوان یک روحانی رادیکال، مطلع و باتجربه، از معادلات سیاسی ایران حذف شد. از آن طرف ترور افراد خوش فکر و مجرب و جهاندیده مثل مرحوم بهشتی، مرحوم مطهری و ... هم، همین خلأ را در نظام و حاکمیت پدید آورد.

■ آیا می‌توان گفت به دلیل درایت و تجربیاتی که مرحوم طالقانی داشتند و نقشی که در کنترل اوضاع می‌توانستند ایفا کنند، برخی حضور ایشان را بر نمی‌تافتند؟ مثلاً در خاطرات مهندس سبحانی آمده است که آقای طالقانی اصلاً از تشکیل شورای انقلاب خبری نداشت. تا این که مهندس سبحانی در سفر به پاریس و ملاقات با امام به سوابق مبارزاتی و نقش آقای طالقانی در انقلاب اشاره می‌کند که امام بلافاصله می‌گویند ایشان (مرحوم طالقانی) نه تنها باید عضو شورای انقلاب باشند بلکه باید رییس آن هم باشند.

□ بله! درست است. بی‌مهری‌هایی که بعضی‌ها نسبت به آقای طالقانی می‌کردند شاید به موضع‌گیری‌های ایشان در زندان و نقش پدرا نه‌ای که ایشان نسبت به همه گروه‌ها و جریان‌ات سیاسی و فکری داشتند، برمی‌گردد و به همین دلیل سعی داشتند که ایشان در شورای انقلاب حضور نداشته باشند. به هر صورت این افراد حذف شدند و جریان‌ات و افراد به اصطلاح کم‌تجربه‌تر، احساسی‌تر و احياناً خودخواه‌تر و مغرور چرخش کار را به دست گرفتند. مثلاً در وجود شخص رجوی، غرور کاملاً محسوس بود. این سخن او معروف است که وقتی به فرانسه رفت گفت من تا چند ماه دیگر به ایران برمی‌گردم و مرتباً تاریخ بازگشت خود به ایران را تمدید می‌کرد. از سوی دیگر در نیروهای حاکمیت هم می‌بینیم با ترور افرادی که به آن‌ها اشاره شد، افراد کم‌تجربه‌ای بر سر کار آمدند که به نظر می‌رسد تحلیل مشخصی از مسایل جهانی نداشتند، امپریالیسم جهانی را به خوبی نمی‌شناختند، به توطئه‌های سرمایه‌داری جهانی واقف نبودند و شاید هم بعضی از آن‌ها اصلاً اعتقادی به قانون اساسی نداشتند. مبانی آن قانون اساسی در فضایی انقلابی و دموکراتیک شکل گرفته بود. به هر حال مجلس خبرگان، مجلسی دموکراتیک بود و اصل تجدید نظر را در قانون به این دلیل ننگنجانند که اعتقاد داشتند هر تجدیدنظری در قانون اساسی قبلی شده، رو به افول بوده است. هر چند که برخی معتقدند آن فضا، جو زده و چپ‌زده بود، ولی من فکر

نخستین پیامد

غیرقابل جبران

جریان حذف نیروها،

مهاجرت حدود

سه میلیون نیروی

کارشناس و کارآ

از ایران به خارج از

کشور بود که ارزش

دلاری این نیروها

معادل چهارصد

میلیارد دلار

است

می‌کنم قانون اساسی در مجموع در فضایی واقع‌گرایانه تدوین شد. این که گفته می‌شود در هنگام تدوین قانون اساسی خیلی‌ها روی آن نظر داده‌اند صحت دارد؟ یعنی جوی بود که پیش‌نویسی که امام و شورای انقلاب و دولت قبول کرده بودند، می‌توانست تغییر کند؟

□ بله! چنین فضایی وجود داشت. ولی از آن طرف درگیری‌های کردستان، ترکمن صحرا و ترورها، از جمله ترور شهید مطهری تابع یک جو احساسی بود. عاملین این‌ها کسانی بودند که درک درستی از شرایط بین‌المللی و نظام سرمایه‌داری جهانی نداشتند و به دنبال آن، اتفاقاتی که در اوین افتاد و آن برخوردهایی که بانبروهای جوان آرمان‌خواه و مسلمان شد، همه این‌ها دو لبه یک قیچی بود و دو طرف یک‌دگر را تقویت می‌کردند. هر دوی این‌ها نمی‌دیدند که با این قیچی، در واقع دارند بافت قانون اساسی و آرمان‌های انقلاب را قیچی می‌کنند من فکر می‌کنم کمی تجربه و بینش پراگماتیستی نقش جدی داشت.

□ آیا از منظر تحلیل طبقاتی هم می‌توان به فاجعه خرداد ۶۰ پرداخت؟ به این معنا که در اوایل انقلاب، مصوبات شورای انقلاب، انقلابی بود، مثل ملی کردن بانک‌ها، ملی کردن تجارت خارجی، ملی کردن صنایع و... یا تأیید بند «ج» توسط فقهای بزرگی مثل آیت‌الله منتظری، مرحوم بهشتی و آیت‌الله مشکینی که «تحدید

مالکیت» را تبیین کردند یا حتی به قول شما خود قانون اساسی که استقلال اقتصادی و خودکفایی را مطرح می‌کند. تداوم این روند می‌توانست اضمحلال کمپرادور ریسیم را به دنبال داشته باشد. آیا فکر نمی‌کنید درگیری‌ها و تشنجات سال ۶۰ به نوعی واکنش نیروهای کمپرادور بوده باشد؟

□ این نظریه هم در کنار عوامل دیگر قابل تأمل است و در جای خودش می‌توان به آن پرداخت، که طرح برزنسکی خود در جهت حفظ کمپرادور ریسیم بود ترس او از تغییر ساختارهای اقتصادی، یک موردش تغییر ساختار کمپرادور ریسیم بود.

□ نقش دست‌های مرموز در هر دو طرف و یا غرور رهبران اپوزیسیون با تکیه بر تشکیلات گسترده‌ای که داشتند و تیراژ بالای نشریاتی مثل «مجاهد»، تا چه میزان در ایجاد واقعه ۳۰ خرداد قابل بحث است؟

□ همان‌طور که گفتیم مجموعه این عوامل می‌تواند نقش داشته باشد، این را براساس تحلیلی از جامعه ایران و نیروهای داخلی و همچنین طرح‌هایی که در خارج طراحی شده بود می‌گویم ولی ما در این زمینه اطلاعات کافی نداریم، شاید آینده این مسایل را روشن کند. اما هر دو طرف

فکر می‌کردند باید طرف مقابل را به لحاظ فیزیکی حذف کنند. خودخواهی‌ها و تمامیت‌خواهی‌ها هم نقش زیادی داشت. مثلاً گفته می‌شود اگر نماینده‌ای از سازمان وارد شورای انقلاب می‌شد امکان تعامل و ایجاد تعادل فراهم می‌شد، حتی با شهردار تهران شدن رجوی هم مخالفت شد و متأسفانه بعدها مخالفین این امر افتخار هم کردند! اگر رجوی شهردار تهران می‌شد، اولاً از انقلاب جدا نمی‌شد، ثانیاً با مشکلات اجرایی انقلاب آشنا می‌شد و از تحلیل‌های ذهنی فاصله می‌گرفت از طرف دیگر، به نظر من اپوزیسیون ما هم تمامیت‌خواه شده بود. در بعضی از کشورهای غربی

نیروهای اپوزیسیون می‌گویند ما اپوزیسیونی هستیم که فقط قدرت را نقد می‌کنیم، به کارهای خلاف اعتراض می‌کنیم و چندان تمایلی به گرفتن قدرت نداریم. یعنی این که وظیفه اصلی اپوزیسیون نقد است و نه لزوماً در دست گرفتن قدرت، همین که نقد کند و در فضایی دموکراتیک حرف خود را بزند و بر علیه خلاف‌ها اعتراض کند، همین جامعه را به تعادل می‌رساند.

□ آیا به نظر شما اینگونه نبود که اعضا و افرادی که صبر و تحمل چنین تعادلی را نداشتند، فشار می‌آوردند تا وارد عمل شوند؟

□ یک مرکزیت عاقل و جامع وظیفه دارد که نیروهایش را به این تعادل برساند. در همان موقع شما می‌بینید که ادبیات سیاسی غالب در تحلیل‌ها و نوشته‌های مرحوم بازرگان، دکتر

پیمان، مهندس میثمی و سایر نیروهای مستقل پیش‌بینی درگیری‌ها و هشدار و پرهیز از آن بود. ولی متأسفانه غرور آن طرف و حساسیت و شاید هم غرور این طرف، این هشدارها و اعلام نگرانی‌ها را بر نمی‌تافت. یکی از دوستان می‌گفت با یکی از مسؤولان در آن زمان ملاقات کرده و گفته بود که شما نمی‌توانید با درگیری فیزیکی «سازمان» را از بین ببرید. ولی ایشان در پاسخ گفته بود «نه! ما تا حالا چند صد خانه تیمی این‌ها را گرفته‌ایم و توان این کار را داریم». این‌ها تفکراتی بود که به دلیل عدم تجربه و یا نفوذی‌هایی که ممکن است دست‌اندرکار بودند، و ما اطلاعی در این زمینه نداریم، وجود داشت. تأسف از شیوه‌ای است که پس از ۳۰ خرداد ۶۰ رواج یافت که آن «شیوه حذف» بود و بعدها بسیاری از نیروها و شخصیت‌ها حذف شدند. اشاره کردم که حتی مجمع روحانیون مبارز نیز تا این اواخر حذف شده بود. آیت‌الله منتظری که در به ثمر رسیدن انقلاب و تثبیت رهبری امام نقش بسیاری داشت و یک منتقد صریح‌اللهجه و صادق بود، حذف شد. این‌ها همه اتفاقاتی بود که افتاد. آن‌چه مهم است عبرتی است که ما باید از آن بگیریم و دیگر به این حذف‌ها ادامه ندهیم. به اعتقاد من هنوز هم طرح برزنسکی بر همان پایه حذف و حذف و حذف، فعال است. حالا ممکن است عوامل گوناگون روانی، اخلاقی، بینشی، شخصیتی، توطئه‌های خارجی و...

در سال ۶۰ با بسته شدن مطبوعات و تعطیلی گردش اطلاعات و بسته شدن سیستم حکومتی، مقوله نقد به دست فراموشی سپرده شد. فضا به قدری سنگین و مسموم شد که حتی مجمع روحانیون مبارز هم تا حدودی از سیاست کناره گرفت و به حاشیه رانده شد.

در آن دخیل باشد، این‌ها همه ممکن است ولی نتیجه فرقی نمی‌کند، من به نتیجه آن می‌اندیشم. نتیجه این است که متأسفانه طرح برژینسکی هم‌چنان در حال پیش‌روی است. اما شرایط کنونی یک تفاوت عمده با فضای سال ۶۰ دارد و آن این است که نقطه مقابل طرح برژینسکی هم‌ظهور و بروز دارد. اکنون شعار قانون‌گرایی، وحدت همه نیروها، فضای دیالوگ و گفت‌وگو و تشنج‌زدایی جایگاه و قدر خود را دوباره به دست آورده است، یعنی چیزهایی که در سال ۶۰ ما به شدت با خلأ آن‌ها مواجه بودیم. البته افراد و دست‌هایی هم هستند که به شدت در مقابل این فضا مقاومت می‌کنند و سماجت به خرج می‌دهند. ولی خوشبختانه وجه غالب امیدوار کننده است.

■ در هر حال آن واقعیت تلخ و یا بهتر

است بگوییم آن «فتنه» در تاریخ انقلاب مردم ایران به وقوع پیوست. برخی معتقدند که از آن فاجعه‌گریزی نبود و به عبارت دیگر از سر گذراندن آن مرحله، اجتناب‌ناپذیر بود ولی بعضی دیگر اعتقادشان بر این است که حتماً راه‌های اجتناب وجود داشته و می‌شد که آن فتنه ایجاد نشود. سؤال این است که چه راه‌ها و چه مکانیزم‌هایی وجود دارد که دیگر بار تاریخ تکرار نشود؟ آیا در طی سال‌های بعد از خرداد ۶۰، تحولات مثبتی تکوین

یافته است که چشم‌انداز آینده را برای ما روشن کند؟

□ اتفاقاً بسیار ضروری است که به این نکته بپردازیم. به گمان من، از سال شصت تا سال هفتاد و شش تحولاتی در بطن و متن جامعه انجام شد که اوج و نتیجه این تحولات به دوم خرداد هفتاد و شش انجامید. در دوم خرداد هفتاد و شش، یک کاندیدای ریاست جمهوری گفت‌وگوهای جدیدی را برگزید. به نظر من این گفت‌وگوهای خاتمی دستاورد شانزده سال تأمل و تدبیر ایشان و هم‌فکرانشان در رفتار نیروهای اجتماعی در جامعه ایران بود. مبانی این گفت‌وگو تکیه بر قانون اساسی و احیای آن، قانون‌گرایی، دفاع از حق مخالف و مردم‌سالاری می‌باشد و این حرف جدیدی است. آقای خاتمی در سال ۷۶، دقیقاً به سال ۵۸ و ۵۹ برگشته بود یعنی نیاز به ایجاد فضایی برای همدلی و وحدت ملی و به همین دلیل مردم از آقای خاتمی دفاع کردند. ولی متأسفانه جریاناتی هم‌چنان بر طیل طرح برژینسکی می‌کوبند. این در حالی است که در جامعه، نه نیروهای طرفدار انقلاب در حاکمیت و نه نیروهای اپوزیسیون و معترض و منتقد، هیچ کدام طرفدار کنار گذاشتن آرمان‌های انقلاب نیستند. همه در تلاش و تکاپو هستند تا اصول قانون اساسی، اصول مربوط به حقوق انسانی، اصول مربوط به استقلال اقتصادی و توسعه سیاسی - فرهنگی و اقتصادی محقق شود. آقای خاتمی در واقع سخنگوی مردم بود و مردم از سخنگوی خود به خوبی استقبال کردند. در مقابل این گفت‌وگو، گفت‌وگوهای جرج دبلیو بوش به عنوان سخنگوی نظام سرمایه‌داری جهانی است که قصد تغییر آرایش سیاسی منطقه را دارد. سیاست‌هایی را که آمریکایی‌ها بعد از سقوط شاه اجرا کردند این بود که سعی کنند راه بروز تحولاتی جدی بر علیه نظام

سرمایه‌داری را در کشورهای عقب مانده سد کنند. یادتان هست که هم‌زمان دو انقلاب در دنیا شکل گرفت. یکی انقلاب نیکاراگوئه و دیگری انقلاب ایران و دو دیکتاتور وابسته به غرب سقوط کردند. بعد از آن سیاست آمریکا این بود که جلوی شکل‌گیری انقلاباتی از این دست را بگیرد. شما می‌بینید که تحولاتی در اردن و مراکش و مصر شد، حتی در فیلیپین حاکمان را مسالمت‌آمیز جایگزین کردند. یعنی دیگر انقلاب نشد و ارزش‌های غربی تغییر نکرد. انقلابی که واقعا ارزش‌های منفی غربی را به چالش کشیدند انقلاب ایران و انقلاب نیکاراگوئه بود. بعد از فروپاشی شوروی هم که آمریکا یک‌ه‌تاز شد و به بهانه جنگ ایران و عراق و جنگ خلیج فارس، خلیج فارس را اشغال کرد.

■ شوراتسکف فرمانده نیروهای

آمریکایی در جنگ خلیج، رسماً اعلام کرد که ما برای تضمین صدسال ثبات نفت ارزان به منطقه آمده‌ایم!

□ بله! بعد از فروپاشی شوروی، آمریکایی‌ها تصریح کردند که منطقه خلیج فارس و منطقه دریای خزر، منطقه منافع ملی آمریکاست. وقاحتی از این متمسک کننده تر در دنیا تا کنون بروز نکرده است.

در بوسنی هم بعد از این که درگیری‌های قومی حاد شد و آن همه از مسلمانان کشته

شدند، آمریکایی‌ها گفتند باید صلح کنید و نیروی ناظر به منطقه آورند و اخیراً هم در مطبوعات خبری آمده بود که یک ژنرال مسلمان را نتو از ارتش بوسنی اخراج کرد. یعنی تا این حد در جزئیات هم دخالت می‌کنند. در کوزوو نارضایتی مسلمانان کوزوو از حکومت صربها، بهانه‌ای شد برای حمله ناتو به کوزوو و بعد هم اعلام استقلال کوزوو و برسر کار آوردن دولت طرفدار غرب و بعد هم غربی‌ها آمدند کارخانه‌های کوزوو را با قیمت ارزان خریدند و توسعه اقتصادی کوزوو را دارند با مالکیت خودشان پیش می‌برند.

اخیراً هم دیدید که در افغانستان به بهانه حذف بن‌لادن و طالبان خودساخته و مبارزه با تروریسم چه کردند. به تازگی هم یک هیأت مستشاری نظامی آمریکا به افغانستان آمده تا ارتش ملی افغانستان را طراحی کند! و الآن هم در فیلیپین شدیداً فعال هستند. این‌ها اگر در جایی لانه کنند دیگر رها نمی‌کنند.

به اعتقاد من همه این وقایع، پیگیری و دنباله پیچیده و تکامل یافته همان طرح برژینسکی است که دارند در کل جهان با شیوه‌های جدیدی مطرح می‌کنند. آن‌چه که الآن به دنبال آن هستند، یک دموکراسی غیرمردمی و تحمیلی و به عبارتی یک «دموکراسی هدایت‌شده» که کنترل آن دست خودشان باشد، در کشورهاست. مثلاً در افغانستان آن‌ها می‌خواهند دولتی سر کار باشد که شرایط را برای سرمایه‌گذاری خارجی، عبور خط لوله نفت و امکان تمرکز سرمایه و حتی نیروی نظامی فراهم کند. آمریکایی‌ها برای همه کشورها و از جمله ایران این نقشه‌ها را در سر دارند.

■ آنتی‌تز این اهداف آمریکایی‌ها چیست؟

□ به اعتقاد من آنتی تزش همین قانون اساسی، مردم سالاری، تسامح و سایر اهدافی است که آقای خاتمی مطرح کرده است ولی مشکلات نگذاشته که تحقق یابند.

■ ولی به اعتقاد بعضی، آنتی تزش اهداف آمریکا، مبارزه مسلحانه و خشونت در مقابل گفتمان خشن آمریکایی هاست؟

□ آن هایی که این خط را مطرح می کنند، یا تکنولوژی آمریکا و نیروهای نظامی آمریکا را نمی شناسند و یا اهداف دیگری را دنبال می کنند ولی به هر حال تحریک کننده است و به اهداف آمریکایی ها که به دنبال بهانه های برای شروع جنگ هستند، کمک می کنند. مثلاً زمانی در خلال جنگ تحمیلی و جنگ نفت ناوگان های آن ها آمدند و

حضورشان در منطقه رسمیت پیدا کرد و ما هم دیگر نتوانستیم کاری بکنیم. بنابراین ما به لحاظ نظامی و تکنولوژی، بر آمریکایی ها مزیتی نداریم. بلکه مزیت ما، وحدت ملی ما است، مزیت ما ایجاد برادری در جامعه است، مزیت ما ایجاد یک جامعه امن برای همه نیروهاست. مزیت ما در این است که به دنبال اهداف قانون اساسی حرکت کنیم. در این صورت ایرانیانی که مهاجرت کرده اند برمی گردند و سرمایه هایشان را هم برمی گردانند و ما دیگر اصلاً نیازی به سرمایه

خارجی نداریم. ولی با کمال تأسف باید گفت هنوز طرح برژینسکی که اوج اجرایش ۳۰ خرداد ۶۰ بود و نه ۳۱ شهریور ۵۹ (روز آغاز جنگ تحمیلی)، الآن هم طرفدارانی در داخل ایران دارد که این طرفداران بر همان طبل می کوبند و مزیت را در درگیری مسلحانه می دانند. چیزی که پرهیز از آن واجب است.

■ آیا برخوردهایی که در یکی دو سال اخیر با برخی نیروهای اصلاح طلب و یا منتقدین مستقل و یا نیروهای ملی-مذهبی شده است، و یا این که برخی تئوریسین های جناح موسوم به راست اعلام کرده اند که بایستی مخالفین خود را به سوی خط مشی برانداز سوق دهیم تا همه جناح های نظام به سرکوب آن ها رضایت دهند را در همین راستا ارزیابی می کنید؟

□ بله! این جمله عین ترجمه جمله برژینسکی است. او در تاریخ یازدهم دی ماه ۱۳۵۷ گفت: «ما باید کاری کنیم که جریانات چپ، اعم از مسلمان و مارکسیست، خطاهایی مرتکب شوند تا آن خطاها باعث شود که روحانیت به رهبری آقای خمینی با آنان درگیر شود و آنان را از بین ببرد.»

■ پس می توانیم این گونه نتیجه گیری کنیم که عمل صالح زمان ما این است که همه نیروهای دلسوز تلاش کنند تا در این دام نیفتند و تحمل خود را در مقابل گفتمان خشن بالا ببرند؟

□ بله! ضمن این پیگیری مطالبات برحق جنبش دوم خرداد باید پیگیر آزادی اظهار نظر باشیم تا کارشناسان صاحب نظران دلسوز به جای این که زیر فشار بازجویی و بازداشت و عدم تأمین معیشت باشند، فرصت و امکان آرایه

راهکارهای ملی برای حل معضلات فراوان کشور را بیابند. به اعتقاد من گفتمانی که آقای خاتمی شروع کرد، هم در داخل و هم به لحاظ سیاست خارجی، کارساز بود. در این جا لازم است به نکته ای اشاره کنم، آمریکایی ها قبل از دوم خرداد ۷۶ حتی در تلویزیون این کشور، مناطقی از ایران را نشان داده بودند که بمباران خواهند کرد و آماده بودند که به ایران حمله نظامی کنند. ولی با وحدت ملت و دولت، انتخاباتی برگزار شد و جمعیت انبوهی به یک رییس جمهوری رأی دادند و این تحول دوم خرداد خط آن ها را کور کرد و آن ها به ناچار بعد از آن، سیاست خود را در قبال ایران تغییر دادند. این که بعد از پنج سال بوش دوباره همان سیاست را دنبال می کند قابل ارزیابی است.

من فکر می کنم باید علت اصلی تغییر سیاست هیأت حاکمه آمریکا را در داخل ایران و در عملکرد خودمان جستجو کنیم. جریان قتل های زنجیره ای، بستن مطبوعات، بازداشت وسیع نیروهای اپوزیسیون، حمله به کوی دانشگاه، بحث شکنجه و حقوق بشر همه این ها باعث شد که سرمایه داری جهانی دوباره به ایران طمع کند و همان حرف های تهدید آمیز قبل از خرداد ۷۶ را تکرار نماید. پس مزیت ما در وحدت ملت و دولت است نه در درگیری نظامی.

■ ضمن تشکر امیدواریم این مصاحبه

بخش دومی هم داشته باشد تا بتوان به مسایل ریزتر و تفصیلی تری که پیش زمینه های ۳۰ خرداد ۶۰ را فراهم کرد پرداخت و این که آن حادثه تا چه میزان قابل پیش بینی بود و چه حدودی از آن جبری و غیورادی بود.

□ این کاری که شروع کرده اید کار مهمی است. امیدوارم استمرار داشته باشد تا زمینه قضاوت واقعی تر برای نسل حاضر و آینده فراهم شود، من هم در خدمت شما هستم.

پی نوشت:

۱- پس از تدوین این مصاحبه آقای بهزاد نبوی در مصاحبه اخیر خود به این امر اشاره داشته و گفتند که خود وی از مخالفین این اقدام بوده است. نوروز ۸۰/۱۲/۸

۲- سعادتی در تماس با یک افسر اطلاعاتی شوروی بازداشت شد و اسناد مربوط به این تماس توسط سازمان مجاهدین انقلاب منتشر گردید. گر چه نفس تماس سازمان با شوروی خلاف قانون و خلاف موضع رسمی آن و یک اشتباه استراتژیک بود ولی می توانست بشکل بهتری حل شود که آن همه روی آن تبلیغ نمی شد که حتی وصیت نامه مهم سعادتی هم بعداً کار ساز نگردید.

۳- نقل از یادواره فجر به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب اسلامی - واحد انتشارات ستاد دهه فجر.